

زندگینامه



آیت الله شیخ محمد سند در سال 1382 هـ در بحرین به دنیا آمد. وی مدتی در یکی از دانشگاه‌های لندن، در رشته مهندسی، مشغول به تحصیل بود که پس از پیروزی انقلاب اسلامی وارد حوزه علمیه قم شد. استاد سند از درس خارج فقه و اصول آیات عظام شیخ مرتضی حائی، میرزا هاشم آملی، گلپایگانی، سید محمد روحانی، وجید خراسانی، تبریزی و فانی اصفهانی بهره برده است. وی هم چنین در دروس اساتید فلسفه حضرات آیات جوادی، حسن زاده و انصاری شیرازی شرکت کرده است. استاد محمد سند، دارای تالیفاتی مانند المأهولة المأهله، دعوی المسفاره، بحوث فی علم المرجال، المعقل المعملى، فقه المبنوک و ... می باشد. آیت الله سند پس از سالها تحصیل و تدریس و تحقیق در حوزه علمیه قم اخیراً به حوزه نجف اشرف هجرت کرده و به تدریس خارج فقه و اصول اشتغال دارند. وی در کنار دروس فقه و اصول به تدریس کتاب شریف اصول کافی نیز در یکی از مدرس‌های صحن شریف علوی علیه السلام نیز می پردازد.

□

اشاره

گفتگویی که در زیر از نظر می گذراند چندی پیش در نجف اشرف با استاد آیت الله شیخ محمد سند بحرانی از علمای مبارز و صاحب نام بحرینی صورت پذیرفت. شیخ سند در این گفتگو دیدگاههای خویش را در باره فلسفه برای سمات توضیح داد.

□

سمات: با تشکر از فرصتی که در اختیار سمات قرار دادید؛ به عنوان اولین سؤال بفرمایید نظر حضرت عالی در باره نسبت دین با فلسفه چیست؟ المتبه وقتی می‌گوییم فلسفه، منظور تعقل یا تفکر به معنای اعم نیست، بلکه منظور چیزی است که از یونان وارد جهان اسلام شد و بعد به عنوان فلسفه مشاء و اشراق و در ادامه، حکمت متعالیه مطرح شد.

آیت الله سند: بسم الله الرحمن الرحيم و صلي الله على محمد و آله المطبيين المطاهرين. بنده هم متقابلاً تشکر می‌کنم که تشریف آوردید و ما خدمت شما و مجله شما مشرف شدیم. در جواب سؤال، اول همان جوابی را می‌دهم که وقتی از تعداد زیادی از بزرگان در اوایل تحصیل و طلبگی از بزرگانی مانند سید احمد خوانساری و آقا مرعشی و آقا گلپایگانی و میرزا هاشم آملی و علامه فانی و سید حسین قمی و آقا بیهقی و بزرگان دیگری مثل آقا کجوری نوری می‌پرسیدم که دیدتان در باره فلسفه چیست، به من می‌دادند. همه این بزرگان یک جواب مشترک داشتند و من از راهنمایی این بزرگان استفاده کردم. جواب همه آنها این بود که دین اسلام وحی خداوند و وحی آسمانی است و فلسفه فرآورده بشر است. اگر چنین دیدی در نخستین گام‌های تحقیل وجود داشته باشد و فرق بین اسلام و فلسفه برایش روشن باشد که فلسفه فرآورده بشر است و اسلام یک فرآورده آسمانی است و فعل خالق با فعل مخلوق قابل قیاس نیست، مطلب روشن‌تر می‌شود. لذا از جواب این بزرگان متوجه شدم که چون فلسفه فرآورده بشر است دیگر نمی‌شود یک چارچوب مقدس برای آن قائل شد. در این راستا خیلی از رفقاء ما سؤال می‌کنند که دید شما راجع به این عربی چیست؟ من در جواب می‌گوییم، نخستین مطلب در باره این عربی این است که این عربی یک بشر غیر معصوم است اگر این جور نگاه کنیم، دیگر خیلی این عربی را محور قرار نمی‌دهیم و اینکه چه کسی طرفدار او هست و چه کسی نیست. او که ترازو باید آسمانی باشد. فلسفه یک کوشش بشری است و در آن نکات مثبت و منفی هم وجود دارد؛ المتبه مثبتات آن محدود است.

سمات: برخی معتقدند، طریق فهم توجیه واقعی جز از طریق تعبدی و نقلی بلکه به نحو برهانی و تعلیمی که منحصرًا آنها ما را ارشاد به توجیه برهانی و حقیقی می‌کنند و آنچه فلسفه به آن رسیده، اصلًا خلاف توحید حقیقی است. مثلاً یکی از استادی کنونی فلسفه تصریح می‌کند که از نظر این سینا خدا همان وجود است و وجود همان خدا است و بعد به فلسفه ملاصدرا که می‌رسد به مسئله وجود وحدت وجود و "بسیط الحقیقت کل الماشیاء" تصریح می‌شود که لوازم و توابع نظری بسیار عجیب و غریبی دارد.

سند: من باز هم به همان جواب سؤال اول برمی‌گردم که فلسفه یک کاوش بشری است، گرچه این کاوش بشری هم روزنه‌ای به واقعیات دارد و این را منکر نیستیم؛ بدیهیات عقلی یک زبان و راه است، اما عقل فقط شاگرد خوبی برای وحی است. عقل معلم وحی نیست همتأمی وحی هم نیست عقل مستمع و فهم کننده خوبی برای وحی است و فرق است بین کسی که دریافت کننده است و کسی که فاعل و فرستنده است. عقل گیرنده است نه فرستنده؛ المتبه گیرایی آن به جاست. اشتباہی که خیلی وقت‌ها می‌شود این است که فکر می‌کنند عقل فرستنده است؛ نه عقل گیرنده است و قدر رابطه وحی با عقل این جویی شد، پس معلوم می‌شود که که داده‌های وحی خطاب‌دار نیست. المتبه من بین علوم نقلی که پلی برای رسیدن به وحی است فاصله می‌گذارم. همان نقلی که ثابت شده است وحی بوده؛ آن چارچوب خطاب‌دار نیست. عقل اگر هنر دارد باید این چارچوب و واژه‌هایش را به واژه‌های دیگر مبدل نکند؛ من خیلی سر این روشنمندی علمی حساسیت دارم و به رفقا هم در بحث اصول کافی در نجف تذکر دادم که همان طور که فقهاء اعتراف دارند، فقه مأثور است، و یا مستبطن یا

مستویجده است، یعنی بعضی واژه ها در خود فقه از قرآن و روایات آمده است. واژه ها خطاب بردار نیست و انعکاس دقیقی دارد، به خلاف واژه دیگری که یک فقیهی جایگزین کرده؛ پس نه به روش حشوی و اخباری بلکه باید تا عمق آن واژه بروی و تحلیل کنی. مثل چاهی که باید تا اعماقش فرو بروی و به سطح آن اکتفا نکنی، ولی باید در این چاهی که تعیین شده بروی؛ از این روزنه که معین شده بروی؛ این هم به معنای تعبد نیست یک واقعیت است که راه همین است راه را نباید گم کرد. مثل واژه های وحی در توحید و در صفات خدا.

اصلًا یکی از معانی توقیفیت اسماء که خیلی مورد بحث خود فلاسفه است و نمی توانند کل آن را نفی کنند هم همین است. این توقیفیت چه معنایی دارد؟ معنایش این است که در اسماء و صفات خدا واژه های خاصی را باید به کار برد، چه از جهت لفظی و چه از جهت معنوی. چون خود معنای ابتدایی، فقط معنای اول واژه و زبان است. معنای دوم، عمیق تر و باطنی تر است، معنای سوم عمیق تر است آن معنای دوه، زبان و پلی برا معنای سوم است این پل ها را خود شارع می آورد، چه زبان لفظی و چه واژه های معنوی را؛ آن داده ها خواه ناخواه طبق واقع است چون احاطه خداوند متعال به واقعیات مثل قدرت بش و حتی ملک هم نیست مثل قدرت مخلوقات هم نیست و وقتی می گوید «مهیمن»، باید آن را با داده های خودش معنا کرد. هنر عقل، باید در فهمیدن این واژه ها باشد. اگر آن را تبدیل به واژه هایی که خودمان ساخته ایم بکنیم، خواه ناخواه افق آن پایین تر خواهد آمد و مدارش بسته تر خواهد شد.

نسبت بین عقل و وحی و خالق این است که عقل متعلم است و وحی معلم. ما نمی گوییم عقل نقشی ندارد، دارد؛ مگر می شود نداشته باشد، ولی نقش عقل به عنوان متعلم است آقا مگر عقل ناقص است؟! خوب مسلم است که نسبت به خالق ناقص است خود فلاسفه هم به این قائلند. مگر عقل هیچ کاره است؟! نه کاره ای هست و آن این که متعلم است و نه معلم؛ اگر متعلم خوبی باشد، همیشه داوطلب تعلم است و گیرایی اش از معلم حقیقی بیشتر خواهد بود.

سمات: ممکن است گفته شود اصل اثبات وحی و نبوت متوقف بر عقل است. یعنی بالمآخره ما در آغاز باید با عقلمان نبوت نبی را بفهمیم و درک کنیم یا همچنین اصل وجود خدا را؟ آیا این موجب یک دور نمی شود که شما عقل را همیشه به وحی ارجاع بدھید؟

سند: خیر این دور نیست. یک مثال بزنیم: کودک، اول که به دبستان یا مهد کودک می رود، کی معلم و کی متعلم است؟ او با عقلش می تواند یاد بگیرد اما بدون این که معلمی باشد تا به او داده هایی بدهد نمی تواند چیزی را فرا بگیرد؛ داده هایی که به عقل داده می شود تا آن را بفهمد، همان وحی است منتها به قول میرزا قمی در فواینین می گوید: عقل در دایره بدیهیات (همین که آقا خوبی و خیلی از بزرگان بعد از جنگ بین اخباری و اصولی در حیث عقل فرمودند) گیرنده هایش از خود خدا و وحی است. اصلًا خود بدیهیات، وحی است وحی فطری.

سمات: یعنی ما مفظوریم بر آن بدیهیاتی که خدا در ما قرار داده؟

سند: بله، ولی وقتی ما از مرز بدیهیات جلوتر می روییم، دیگر می شود تاریکی مشوب به روشنی؛ و عقل گاهی در فهم خود منحرف می شود؛ باید از وحی آسمانی راهنمایی بگیرد. پس قدری از آن در دایره بدیهیات عقلی داده شده اما بقیه اش

باید از وحی استفاده کرد. رسول باطن، فلسفیات عقلی نیست بدیهیات عقلی است این مطلب که حتی از بزرگان فلسفه که مورد احترام بnde هستند و از آنها استفاده کرده ایم، اخیراً اعتراض کرد که برآینه نظری صورتاً برهان است، واقعی ظن است دلیلش هم همین اختلاف بین مکاتب فلسفی است اگر همه اش برهان بود که هیچ وقت دو تا فیلسوف با هم اختلاف نداشتند. پس صورتش صورت یقین است و واقعی ظن است. لذا حقیقت برآینه نظری اگر بدیهی نباشد، ظن است. اگر ظن است که یقین نیست، بلکه صورتش یقین است. به کمک وحی از ظلمت به نور یقین خواهیم رسید.

سمات: وقتی به آقایان اشکال می شود که این اختلافات کثیری که شما دارید دلیل بر این است که به واقع نرسیده اید و ما با واقع مواجه نیستیم و با یک ظنونی مواجهیم، در پاسخ به اختلاف فقها استناد می کنند و می گویند فقها هم با هم این همه اختلاف دارند؛ اگر اختلاف دلیل بر عدم حقانیت یک علم باشد، باید راجع به فقه هم همین را بگوییم.

سمات: فقها در فقه، اتفاق نظر دارند که اینها ظنیات است. مشکل شما این است که اعتراض نمی کنید که مطالبتان ظنیات است فقها با شاهامت و با واقع بینی حقیقی، آشکارا داد می زنند که اینها ظنیات است و یقینیات، فقط بدیهیات فقه و ثابتات دین است که ضروریات است اما دامنه های دیگر اجتهاد نه. لذا ما مخطه هستیم. این استباشه شماست که مخطه نیستید و می گویید هر چه می گوییم، همان واقع است.

سمات: فقها یک پاسخ دیگری هم دارند. آنها می گویند: ما مأموریم و موظفیم به نصوصی که خدا امر کرده رجوع کنیم. خیلی جاها هم ممکن است به واقع احباب نکنیم. به همین دلیل هم مخطه هستیم؛ اما شما کجا موظف شده اید برای فهم معارف عالمیه توحید، استبداد به رای و نظر شخصی داشته باشید؟

سمات: من این نکته را این طور عرض می کنم که فقها بر خلاف فلاسفه، دست بدر از وحی نیستند. فقها عقل را متعلم و مخاطب خوبی می دانند و معلم را وحی می دانند، لذا اینمی در کارشان است، به خلاف فلاسفه که جدای از وحی حرکت می کنند. من یک رساله ای در اعتبار در مذهب و ادبیان دارم که هنوز چاپ نشده. آنجا ثابت کرده ام که به حسب فرمایشات، فلاسفه اعتراض دارند که این بحث ها اعتباری است. یکی در باب تعریف فلسفه که همه می گویند: «معرفه الحقيقة على قدر المطافئ البشرية»؛ خوب شما که می گویید: على قدر المطافئ البشرية! على قدر الحقيقة که نیست.

خیلی فاصله است بین این که دامنه حقیقت چقدر است و دامنه قدرت بشر چقدر؟ خوب اگر این طور است، چطور می گویید: آنچه در فلسفه است حق است و لا غير و حق بیرون از آن نیست؟ تو که تعبیر می کنی "به قدر"، این تعبیر یعنی حقیقتی بیرون از آن هم هست. وقتی هست، چرا از آن کمک نمی گیرید؟ خودتان دارید داد می زنید که ما علم مطلق نیستیم. خوب بگیرید از کسی که علم مطلق است.

این که می گوییم وحی یکی از منابع است، و خودتان معتبر نیست که طاقمنان محدود است، پس باید آن نکته هایی که خارج از محدود است را یا باید در باره اش جاهم بشویم، یا باید کمک بگیریم. کمک هم به این معنی که ما متعلمیم و وحی معلم است. اتفاقاً این که مخاطب وحی عقل است و نه غرایز یا شهوات یا بدن یا جماد، خودش یک تشریف بزرگی توسط وحی و خداوند نسبت به این مخلوق است. همین معنایی که "اقبل فاقبل، ادبِ فادبَ" المی آخر حدیث که خیلی جالب و

شیواست و... کوہتک علی جمیع خلقی بنابراین عقل مخاطب خوبی است و لذا اشتباه است که ما این نقش عقل را دگرگون کنیم؛ همین که خودشان اعتراض می کنند که عقل مدیر ک است؟ یعنی گیرنده و دریافت کننده است، منتهای راهنمایی معلم اصلی و معلم اصلی بشر نیست؛ معلم اصلی همان و جی است.

معلم اول خدادست و معلم ثانی پیغمبر و معلم ثالث حضرت امیر است و ... و اگر از این مطلب فاصله بگیریم، خودمان را به حرمان می کشانیم! قضیه تعصب نیست. مثل این که بگوییم با برآق و رفرف باید به معراج حقیقت رفت. با فانتوم و بویینگ کسی به جایی نمی رسد. چرا حساسیم؟ شما فلاسفه دنبال حقیقتید؟ چرا تعصب دارید؟ شبکه ارتباطات چگونه است؟ انسان به تنهایی یک محیط بسته است و شبکه اتصال مهمی ندارد؛ چرا دور خودمان مثل کرم ابریشم پیله بتنیم؟ این اشتباه است! شما که مدعی هستید که ذهن بازی دارید و همین طور هم باید باشد، به و جی گوش بدید.

من سؤالم این است: این که بگوییم، افالاطون چی گفته؟ افالاطین چی گفته؟ فورفوریوس چی گفته؟ ارسسطو چی گفته؟ خوب هر چه گفته اند؛ بینید خدا چی گفته؟ چرا تعصب دارید؟ این چه حساسیتی است که به قرآن و کتب و نمایندگان آسمانی گوش ندهیم تا بفهمیم چه گفته اند و چه احتمال داده اند و داده های آنها چیست؟ تعجب است که مثلاً چرا این سینا خیلی با داده های و جی سر و کاری ندارد؟ گرچه یک جاهایی از فرامین حضرت امیر استفاده کرده که این هم باز خوب است، اما کم است. خودش مگر نمی گوید: ذره فی بقعة المامکانه؟ الاقل خود پیغمبر خدا که یک اقیانوس ملکوت است، چرا خودمان را محروم می کنیم؟ لذا من یک چیزی را تذکر می دهم حتی - معذرت می خواهم - به مخالفان و معتقدان فاسقه می گوییم، عوض جنگ بشر باش که نیروها را حرام می کند، این نیروها را بگذاریم روی متن و جی و قرآن و روایات، حلام زید چی گفته و چی تکفته را کار نداریم. نمی گوییم اصلاً به این حرف ها اعتماد نکنیم ولی حیف است باید نیروی ما صرف اسکلت منظومه مغارفی که در و جی است بشود و دنبال آن باشیم، حلام به زید بگوییم شما چه کمبود هایی دارید یا ندارید و خودمان را مشغول کنیم، حیف است ما باید دنیال جزیره ها و ستاره ها و قاره ها و منظومه ها و بحرهایی که در آسمان حقیقت کشف نشده، برویم و حیف است هی با بشر کلنجر برویم.

سمات: مشکلی که اینجا وجود دارد این است که بعضی آقایان فلاسفه این راه را به نوعی می بندند. مثلاً وقتی در جایی به آنها گفته می شود: این چیزی را که شما در فلسفه به آن رسیده اید با نصوص و ظواهر قرآن و روایات تعارض دارد، ایشان پاسخ می دهند: این تعارضات عمدها با ظواهر است و آنچه ما در فلسفه به آن رسیدیم قطعی و عقلی است و ظن در مقابل یقین نمی تواند باشد؛ و می گویند ماروایات یقینی به مفهوم متواتر، بسیار اندک داریم و عموم روایات اخبار واحد است که افاده ظن می کند و آنها هم تاب مقاومت ندارد؛ از نکات عجیب هم این است که اخیرا بعضی آقایان می گویند ما اصلاً با و جی مواجه نیستیم؛ ما با نقل مواجهیم. بعضی می گویند، اینکه می گویید، در اینجا بین و جی و عقل تعارض است کجا تعارض عقل و و جی است؟ تعارض عقل و نقل است! چیزی شبیه حرف های بعضی روش فکران که می گفتند ما یک شریعت صامت داریم که همان متن قرآن و روایات است و کسی به آن دسترسی ندارد و یک شریعت ناطق که برداشتهای ما از قرآن و روایات است و این برداشتها هم تقدسی ندارد؛ می خواهم بگوییم این آقایان اصلاً باب مراجعه به آیات و روایات را سد می کنند و آنها را از اعتبار ساقط می کنند و اصلاً نمی گذارند نوبت به فرمایش شما برسد! این را چه باید کرد؟

سند: اینجا ما چند نکته داریم. نکته اول آن است که ما در جواب سؤالمات قبلی گفتیم که بحث های نظری فلسفی، صورتش عقل است واقعش ظن است و یکی از دلایل دندان شکن این مطلب را ریاضی دانان می گویند که وقتی مراحل نتیجه گیری متکثر شود، احتمال روند اشتباه در ماده یا در صورت، بیش از حد زیاد می شود و خطاب بردار است ولی در اینکه ۲ به اضافه ۲ می شود^۴، معنا ندارد خطاب بردار باشد؛ همین بزرگان (که شما از آنها نقل کردید) من خودم قبلاً

خدمتشان این مطلب را تذکر دادم و ایشان قبول نداشتند؛ بعد از چند سال، من در مصاحبه مستقیم در تلویزیون از ایشان شنیدم که به همین مطلب اعتراض کردند. متنها این دو بزرگوار را که ما هم احترامشان می‌کنیم اعتراض کردند که در بحث‌های نظری، صورت عقل یقین است و واقعش ظن است و هر چه در نظری فروتر بروند ظن آن قوی تر هم می‌شود. این نکته اول که تقابله ظن است با ظن، نه یقین با ظن، و اگر ظن مقابل ظن است، چرا مستبدانه عمل کنیم و خودمان را اسیر کنیم؟ این اشتباه است.

نکته دوم. من این حرف را که احادیث معرفتی متواتر کم داریم، قبول ندارم؛ ما یک تواتر لفظی داریم و یک تواتر معنوی و یک تواتر اجماليّه اگر ما گشت و گذار زیادی در نقل انجام ندهیم، از کجا می‌شود تواتر را پیدا کرد؟ تواتر معنوی آشکارا معلوم نیست فهم تواتر معنوی، کوشش با درایت و موشکافانه می‌خواهد. چون تواتر معنوی اقسام دارد؛ تواتر معنوی مطابقی و تواتر معنوی المتزامنی، لازم الملازم و ... خیلی از سرهای های تواتر در دست ما هست ولی کاری رویش نشده است. اگر ما از علوم نقلی اعراض کردیم، این گنجینه ها از دست می‌رود! اینها یا زیر پوسته و این گنج ها خود به خود پیدا نمی‌شود؛ باید کسی حفاری کند تا به آنها برسد.

شما می‌گویید اخبار متواتر کم است! خوب علتش این است که در معارف کوشش نشده. همان طور که فقها معتبرند، ابواب معارف، صد برابر ابواب احکام فروع است. خود این بزرگوار معتبر است که یک روایت استصحاب خوراک 6 سال حوزه است؛ چون که رویش کار شده؛ اگر روی روایات متواتر کار بشود، فراوان است. ما چقدر آیات در معارف داریم؟ نوی درصد قرآن و روایات در معارف است. مکتب اهل بیت 50 یا 100 برابر روایات سنی ها را روایت دارد. وهابی ها می‌گویند، چگونه با مکتبی که 100 جلد روایت دارد بجاییم؟ تازه بخار که همه روایات اهل بیت نیست تعدادی کتب در دست ماست که در بخار وارد نشده است. پس ما تواتر اجماليّه داریم، تواتر معنوی با منظومه‌ای از اقسام مختلف؛ تواتر معنوی نظری داریم که با نظر می‌توان به آن رسید و بقال سر کوچه و بازار نمی‌فهمد. باید یک عده فحول بیایند و روی آن کار بکنند! کجا کار شده؟ متأسفانه من اعتراض می‌کنم، ما منابع نقلی معارفی زیادی داریم که حوزه های ما خیلی کم روی آن کار کردند و کار محدثانه و قوی لازم دارد. «حدیث تدرییه (یعنی با تحلیل) خیر من المف حدیث تزویه». خیلی باید روی بیانات معصومین کار کرد. از کجا می‌گویند حدیث متواتر کم است؟ این مصادره است و یک تقصیر بزرگی است.

نکته سوم، آقا! شما قبول عقلی دارید و دلیل ظنی را رها می‌کنید. شما وقتی به کلام ارسسطو یا افلاطون یا فورفوریوس یا هگل و... مراجعه می‌کنید، آیا اینها بر شما ولایت دارند؟ با مراجعه به ما قیل - نه من قال - آیا در خود ما قیل برهانی هست؟ یا نه، یا لااقل این یک زنگی است که تو متوجه برهان شوی. خوب، گیرم روایات ائمه ظنی باشد؛ این درصد احتمالات که در برآهین هست، آیا در روایات نیست؟ آن جا باید معتکف بشویم، این جا نمی‌شویم؟ این است که متأسفانه من یک محرومیتی را حس می‌کنم. ما خودمان را از فضای بیکران وحی محروم کرده ایم و این خیلی دردناک است. به فرمایش امام باقر علیه السلام: «یمصورون الشماد» یعنی آبی را که زیر سنگ‌های بیابان است می‌مکند، اما «و یدعون المهر المعظیم». راوی از حضرت باقر علیه السلام پرسید، رودخانه بزرگ یعنی چه کسی؟ فرمود: علوم پیغمبر. می‌روید به زید و بکر و عمرو مراجعه می‌کنید. مکاشفات و فکر اینها (فلسفه) که رغف و براق ندارد. آن کسی که رغف و براق دارد را رها می‌کنید. شما یک کتابی را که به ارسسطو و هگل یا فلاسفه ای مثل پوپر نسبت داده و نمی‌دانید که آیا این کتاب راست است و هال اوست یا نه، دنبال می‌کنید که بخواهد! آخر این را که خود یک بشر است و پروازش کم است را می‌چسبید و آن کسی را که اوج پروازش را همه شاهد بودند رها می‌کنید! آقا! حرف‌های اینها که همه ظنی است انتظار الی ما قیل.

اتفاقاً من در مقامات پیغمبر، به رفقا این تذکر را دادم که اولین و مهمترین مقام پیغمبر «یعلمهم الكتاب» است نه «یأمرهم»!

آنها را از خواب بیدار می کند و زنگ بیداری و آگاهی است. او که مرتبط به قدرت الیزآل خداست، آگاهی دهنده است نه مثل بشری که فهم و قدرتش محدود است. پس نکته سوم این که گیریم اینها ظنی است، آیا کلمات منسوب به ارسطو یا بقیه فلاسفه و عرفان قطعی است؟ آنها هم ظنی است چرا در آنجا کنگکاو نمی شوید و اینجا کنگکاوی می کنید؟ چرا آن طرف سریع کرنش می کنید، ولی این طرف سرسپرده نمی شوید؟ نمی گوییم کورکورانه! کی گفته کورکورانه قبول کنید؟ اصلاً یک استبهاء و درد بزرگ است که به متکلمان یا به بعضی تفسیرهای فقها بر معارف ایراد می کنند که منظور آنها از بیانات وحی، تعبد کورکورانه است. این نیست. مهمترین معنای وحی، تعبد علمی است یعنی به آن داده های وحی آگاه بشویم. «من اصغری الى ناطق فقد عبده»؛ یعنی اگر در آن تفکر کنید، خود به خود مطیع و منقاد آن می شوید؛ به این معنا. اصلًا «خیر المعبودیة المعلم». عبودیت یعنی منقاد بودن به حقیقت. این معنای دیگری از علم است. نه کورکورانه، بلکه بینایی نسبت به واقعیت و انقباض به آن.

نکته چهارم اینکه، اصلًا معنای حجت علم است و به معنای حجت علم است و تو و تعبد کورکورانه نیست. استبهاء بزرگی در اینجا نسبت به دین صورت گرفته است. بزرگترین معنای حجت دین، راهنمایی علمی است تا منقاد به علم بشوی؛ منقاد به پلی که به سمت حقیقت می رود. در بحث‌های تلقی گنجینه های علمی پیدا می شود؛ و نه در کتاب‌های ارسطو و هگل و پوپر. لذا یک غفلت و خواب بزرگی در روش خود داریم و همه ما باید بیدار بشویم. حیف است سراغ حرف‌های بشر هم سطح خودمان برویم. برویم سراغ وحی تا بیشتر و بیشتر کسب کنیم.

بزرگترین سرمایه علمی در روش نظام معرفتی بشر، احتمال و تصور است و خود تصور، سرمایه بزرگتری از تصدیق است. تقریباً یکی از بحث‌های نوین بشر چه در حوزه های خودمان چه در بیرون و در علوم روز می گویند، خیال علمی می گویند حتی ما از اسطوره های نیز مدد می گیریم؛ حالم چرا از اسطوره ها و خرافه ها؟ می گویند همین خرافه ها پنجره های احتمال را باز می کند که ما از آن غافلیم. لذا عرض کردم، تصور بزرگترین سرمایه علم است. کی گفته، مهمترین گام علم تصدیق است؛ اول تصور است. تصدیق از شکم تصور بیرون می آید و زاییده تصور است و تصور مادر تصدیق است. شما به عوالمی که در روایات و قرآن است نگاه کنید. بزخ و رجعت و جابلقا و جابلسا و آسمان اول و... چیست؟ بعد از آسمان هفتم چیست؟ این در ذهن ابن عربی نیامده است. چهار جلد فتوحات را بررسی کنید، در این باره چیزی ندارد. کتابهای ارسطو را نگاه کنید، عوالمی را که امام صادق علیه السلام می گوید، در آن نیست. اسفار ندارد. کتب ارسطو ندارد. در کتب فارابی نیست. عرض کردم، اینها خودش یک برهانی است که فلاسفه متوجه نبوده اند؛ رجعت گنجی است که هنوز کسی شناختی از آن ندارد که چیست. عالمی است به نام «المساهرة» که در قرآن و روایات اهل بیت هست و کسی متوجه آن نیست و یکی از جهان هایی است که روح در آن می رود؛ و خود اقسام ملایکه یا موجودات غیر جن یا غیر بشر که چه هستند؟

سمات: یا این که امام باقر علیه السلام فرمود: ما قبل از این عالم، هزار آدم و هزار عالم داشتیم.

سند: خوب، این را کی فهمیده و کی آن را بو کرده است؟ گیریم این روایات ادعایی بیش نباشد، آیا کسی سراغ نفی و اثباتش رفته است؟ این نشان می دهد، سرمایه ارسطو به اندازه یک قطره از اقیانوس پیغمبر و ائمه علیهم السلام است. این ادعا نیست. آهار است یک مقارنه آهاری است. ذهن بشر هنوز تصور مطالبی را که در بخار المانوار است نکرده است. این محرومیت نیست که ما آن را رهای کردیم و خود را محروم کرده ایم؟ لذا من تأکید می کنم، حیف است در جدل ها فرو برویم، چه جدل با فلاسفه و چه با عرفاء؛ ما باید وارد کار ایجابی و متن بشویم و برویم سراغ وحی و حقایقی را کشف کنیم. در بحث رجعت، خدا توفیق داد و به برکت پیغمبر و ائمه صلوات الله علیهم ششمین سالی است که دارم کار می کنم؛ بزرگ یک تعریفی دارد که نه فلاسفه گفته اند و نه متكلمان و ان شاء الله این کتاب در دو یا یک جلد چاپ می شود؛ معادی که ملاصدرا یا متكلمان یا کسان دیگر تصویر کرده اند، همان رجعت است! آن هم اوائل رجعت معاد آنها هنوز بویی از معارف

قرآن نبرده است! و ثابت های معرفتی دیگر که اگر انسان در بحث رجعت فکر کند، می فهمد همه این حرف‌های متکلمان و فلاسفه و عرقاً مال دبستان است! راهنمایی و دبیرستان و فوق لیسانس را بشر هنوز به آن نرسیده. چرا؟ چون اعراض کرده اند از بحث رجعت. این که معراج چیست؟ باب های معرفتی زیادی هنوز به تصور بشر خطور نکرده است! خوب حیف نیست اینها را ما رها کنیم؟

سمات: آقایی می گفت: این بیت دعبل که «مدارس آیات خلت من تلاوه و منزل وحی مقرر المعرصات» روضه اش سوزناک تو از آن روضه ای است که سر مقدس امام حسین علیه السلام را از بدنشان جدا کردند!

سند: بله، چون فاصله گرفتن از علوم اهل بیت، مقدمه سر جدا کردن، اعراض از علوم اهل بیت سلام الله علیہم اجمعین است.

سمات: اتفاقی که افتاده این است که کاری کرده اند که طبله نمی آید به سمت روایت خوانی و حدیث خوانی و گویا متون حدیثی ما ارزش متن درسی و بحثی قرار گرفتن را ندارند. من امروز در درس اصول کافی حضرت عالی که حدیث جنود عقل و جنود جهل را تشرح می کردید، حاضر بودم و استفاده کدم. به نظر می رسد این کار باید در حوزه های ما قویاً گسترش پیدا کند و طلاب به سراغ سرچشم می شوند.

سند: چه فرمول های عجیب و غریبی دارد همین کافی. یک حدیث جنود عقل و جهل که هدت هاست در آن هستیم، در هر جمله ای از آن، فرمول هایی است که به درد خیلی از علوم می خورد. ما معارف بلندی در علوم اسلامی و در حکمت نظری و عملی داریم. خدا تکند هم بند و هم نسل جدید به بیماری دوری از روایات مبتلا شویم؛ المبته ورزش عقلی و ذوقی خوب است ولی باید برویم در دریای وجیه در مقدمه نایستیم و برویم تا بررسیم به ذی المقدمه.

یکی از بزرگانی که بعد از فوت یکی از بستگان آقای گلپایگانی برای تسلیت به دیدن علامه طباطبائی رفته بود (می دانید که رابطه آقای گلپایگانی و آقای طباطبائی خیلی صمیمی بود). من به یاد دارم، روز فوت آقای طباطبائی، آقای گلپایگانی شدیداً روی منبر می گریست) نقل می کرد، آقای طباطبائی به آقای گلپایگانی گفتند: عجیب است من خواب مادرم را دیدم و مادرم یک مسئله علمی بعنوانی را مطرح کرد که من یقین دارم در سطح سواد مادرم نیست. و گفت، پس نیست این قدر در فلسفه کار کردید؟ ایشان گفت، از آن روز علامه تصمیم گرفت بحث روایی و تفسیر را شدیدتر دنبال کند. بنابراین، این قضیه یک چیز روشی است و احتیاج به مؤونه استدلال و برهان ندارد. خدا علمش بالاتر از بشر است خوب چرا از خود خدا مدد نگیریم؟ اگر بشر در فروعات و امور اجتماعی به اعتراف فلاسفه به وحی و پیامبران نیاز دارد، آیا در آن چه مهم تر از فروعات است که اصول باشد، نیاز به پیامبران ندارد؟

سمات: خیلی متشرکم. و الحمد لله رب العالمين و صلی الله علی محمد و آلہ المطahرین.